

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث به مناسبت اصالت عدم تذکیه بود. که اصحاب در اینجا به مناسبتی متعرض این بحث در اصول شدند. و عرض کردیم متعرض این بحث در فقه هم شدند. و عرض کردیم عده ای از اصحاب قدیم و حدیثا، مناظره داشتند، مباحثه کردند، نظر داشتند. حتی علمای اخباری که عرض کردم متعرض اصالت عدم تذکیه مرحوم نائینی، صاحب حدائق در جلد یک، در باب طهارت و نجاست شده. و اشکال می کند در اصالت عدم تذکیه به معنای استصحاب عدم تذکیه. بعضی مطالب گذشت. دیگر احتیاج به تکرار ندارد. و در مقام استظهار عرض کردیم که ما به اصطلاح مسئله کلمات لغوین که در اینجا مطرح شده، یا مفسرین یا فقها، خوب است، مخصوصا اهل لغت. لکن عرض کردیم اهل لغت یک مشکلی دارند که غالبا متأثر به اخباریگی هستند. یا کلامی یا فرعی. و یک مقدار به اصطلاح این قسمت آنها تأثیر پذیر است؛ یعنی تأثیر گذاشته.

مضافه اینکه اصولا لغت می آید آن چیزی که در متعارف مردم بوده تفسیر می کند، بیان می کند. تفسیر نه، بیان می کند مثلا مردم این جور بودند. و عادات لغت و موارد کتب لغت موارد استعمال بود. این هم خب شاید بعضی هایشان فرق بین حقیقت و مجاز را گذاشتند مثل اساس البلاغه زمخشری.

و لکن ما وقتی که به شواهد به قول شرعی داشته باشیم، دیگر احتیاجی به کتب لغت نیست. لذا ما خیلی متعرض کتب لغت نشدیم. چون به نظر خودمان خیلی واضح می توانیم معانی را استظهار بکنیم. نیازی به کتب لغت در این جهت نداریم.

عرض شد آیه مبارکه این است که دنبال همان بحث را ادامه بدهیم. آیه مبارکه ای که به هر حال ظاهرش در سال دهم هجرت نازل شده. حالا فرض کنید در منی و عرفات بوده، در آنجا بوده یا در راه بوده یا در خود مکه. چه نزولش تأسیسی باشد که ظاهر کلمات مفسرین است، یا ظهورش تأکید یا تنزیلی تعبیدی باشد. و تأسیس نباشد، تطبیقی باشد به اصطلاح. که احتمال هست از مجموعه روایات این احتمال هست که نزول تطبیقی یا تعبیدی باشد. تأسیسی نباشد. هر کدام می خواهد باشد، ظاهر این آیه مبارکه و به حسب فهم عرفی نیازی هم خیلی به مصادر دیگر نداریم. و مراد از عرف هم در اینجا عرف متسامح و عرفی که اوهام و خرافات و تقالید باطل دارد نیست. مراد از عرف،

عرف دقیق عقلایی است. به حسب فهم عرفی می دانیم در آیه مبارکه در اول تحریم میته ذکر شده، بعد ما احل لغير الله به، نسبت به حیوانات. بعد هم پنج تا عنوان آمده. در ذیل این پنج تا عنوان، الا ما ذکیتم آمده است.

خب عرض کردیم در این عناوین هم خروج دم هست، لکن خروج دم به صورت تند و سریع نیست. و تصادفاً روایت هم داریم که اگر حیوانی را سر بریدید و خون متساغلا خارج شد، خون به سختی خارج شد، این تذکيه نمی شود. خون باید معتدل باشد؛ یعنی خون با همان شدت خودش جریان داشته باشد.

و علی ای حال آن وقت در این آیه مبارکه، احتمال قوی دارد که میته به معنای ۰۳:۴۹ باشد. همان معنای اصلی لغوی. و ما احل لغير الله به، یک نوع تعبد باشد و به قرینه ذکیتم یعنی این حیوانی که برای غیر خدا سر بریده شده پاک نشد. چون تذکيه به معنای پاکی است. عرض کردم چهار تا احتمال بود در لغت. شواهدش به معنای پاکی است. و این چون پاک نشد دیگر راهی ندارد. این حیوان را که به اسم بت بریدند دیگر امکان ندارد این پاک بشود. الا ما ذکیتم، شامل این نیست.

آن وقت پنج عنوان هم هست؛ منخنقه و موقوذه که آنها را گفتند الا ما ذکیتم. و طبیعتاً مخصوصاً اگر آیه مبارکه تأسیسی بگیریم، اگر تطبیقی بگیریم به طریق اولی، لکن طبیعتاً اگر تأسیسی بگیریم نمی توانیم بگوییم تا قبل از سال دهم این تذکيه نبوده. طبیعتاً این جور می شود که ذکیتم به معنای پاک کردن. و پاک کردن یک گوشت و لوازم گوشت؛ یعنی پوست، استخوان هایش. لازم نیست پاک کردن خصوصاً آن چیزی باشد که مأکول باشد. آن لوازمش هم هست. استخوانش هم پاک می شود، گوشت هم پاک می شود، پوستش هم پاک می شود. فرض کنید مثلاً اگر چیز دارد سم دارد، تمام این اجزای حیوان پاک می شود. پاک شدن اجزای حیوان به این است که خون از آن برود. در مثل منخنقه که خفه شده که به قرینه ذکیتم باید نیمه خفه باشد. و موقوذه که خون از او می رود با زدن چوب و اینها والی آخره که توضیح دادیم.

و لذا آنچه که الان به ذهن ما می آید از آیه مبارکه نه عرف متسامح، عرف عقلایی هم این جور می فهمیدند که حیوان در این شریعت مقدسه، چیزی که اسم دارد، این راه پاک شدنش به خروج دم است. و با اسم خدا بردن. کل ما ذکر اسم الله علیه. اگر به این صورت بشود، اما اگر دم نیاید بیرون که در آیه مبارکه تعبیر به میته شده، این قابل مصرف نیست. راهی هم ندارد. اما آنهایی که یک مقدار خونشان آمده یا خونشان نیامده در شرف موت هستند، آنها را سر ببریم آنها پاک می شوند. سر بریدن هم کنایه از رفتن خون است.

بعد مخصوصا اگر در روایات دیگر ما که می گوید آن حیوانی که خون ندارد، تذکیه نمی خواهد. آن مثل ماهی، آن پاک است به هر حال تذکیه نمی خواهد. فقط خورده نمی شود. چون در روایت هم تعبیر کرده لا دم له؛ کاملا با مجموعه روایات، تصادفا من به همین مناسبت بیشتر کتاب ذبیحه را امروز نگاه کردم، دیگر بخواهیم بخوانیم طول می کشد، آقایان مراجعه بفرمایند. کاملا این مطلبی را که ما ادعا می کنیم از مجموعه روایات در می آید. منشأ پاک بودن گوشت عبارت از رفتن خون است به نحو سنگین هم نه، به نحو متعارف. و هنوز در حیوان حیات باشد. و در بعضی از روایات که گفته شده، مثلاً سر حیوان را می بریم، به نخاع نرسد. انخاع یا تنخع الذبیحه. انخاع یعنی آن استخوان را جدا کردن، با چاقو محکم بزنند که سر جدا بشود تماماً؛ آن به اصطلاح نخاعش که مرکز عصبی حیوان است از بین برود. شاید هم سرش این بوده که اگر مرکز عصبی او درست باشد، هنوز حیوان سعی می کند بدنش کار بکند و این کار کردن منشأ می شود که خون بیشتر بیرون بیاید. اگر آن مرکز عصبی را هم ببرد، شاید یک مقداری، در روایت نیامده اما من خودم عرض می کنم. شاید یک مقدار خون باز کمتر بیاید. اما اگر فقط همین چهار تا و دج را که دو تا رگ این دو طرف را و دجین می گویند و محل غذا را که به اصطلاح مری می گویند و محل تنفس را که نای می گویند؛ این چهار تا اگر بریده بشود مخصوصا اگر آن به اصطلاح سلسله عصبی حیوان هنوز از بین نرفته باشد، خب طبیعتا حیوان دست و پای بیشتری می زند و خون بیشتری می آید بیرون. این احساس این است. اصلا آن حیوانی هم که خون ندارد، می گوید لا دم له. می گوید در باب سمک پاک است لا دم له. کأنما پاکی عبارت از بیرون آمدن خون است. خون هم ندارد پاک است. مثل پشه و این جور چیزها.

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین ما از مجموعه، آن وقت چون مسلمان ها مثل هر انسانی اینها می آمدند می دیدند که این چهار حیوان پنج حیوان، تذکیه و پاکی اش به این است که هم ذکر اسم الله بشود و هم خون از او برود و چون میته حرام است، طبیعتا این جور می فهمیدند که اگر منخنقه و موقوذه یا مثلاً در آیه دارد متردیه، اینها اگر خونهاش نرود اینها هم نجس هستند. اینها هم پاک نشدند. آن وقت طبیعتا این ذهنیت درست می شود که اینها هم یعنی این موقوذه این حیوانی را با چوب زدند خونی از بدنش در آمده و دارد دست و پای می زند، اگر سرش را نبرند، الا ما ذکیتم نشود، این هم حکم میته را دارد. ولو میته مات حتف انفه است، خوب دقت بکنید. چون دیگر این موقوذه را وقتی تذکیه کردیم، وقتی پاکش کردیم می شود. یعنی اگر پاک نکردیم و خون بیرون نیامد. این هم خورده نمی شود.

پس حتی اگر میته در اصل لغت به معنای، دقت کردید، مات حتف انفه این ذهنیت درست می شود که حیوانی که از او خون می آید، ولکن سر او بریده نمی شود، این خون می رود تا می میرد. آن دفعه هم عرض کردم اصولا هر موجود زنده ای اگر خون از او برود، خود این

بنفسه یک مرضی است. یعنی خود رفتن خون از بدن بنفسه کشنده است. چون خون که رفت بالاخره یک مقدار معینی است. لذا در دستورات طبی همیشه این هست که اگر بیماری خون از، بیمار یا غیر بیمار آدم سالم، خون از بدنش می رود، اول باید خون را بست، باید جلوی خون گرفته بشود.

پس تدریجا این ذهنیت را یعنی ذهنیت نیست. کاملا واضح است که اگر این حیوان موقوفه بود یا متردیه بود، از بالای بلندی افتاده بود دست و پایش شکسته بود، یا مثلا خون آمده بود از سرش، این اگر این خون رفت و پاک نشد، ببینید، این دیگر قابل خوردن است. و این اصولا دیگر هیچ راهی هم ندارد. راهش فقط رفتن خون است.

لذا به طور طبیعی این ذهنیت درست می شود که میته ما مات حتف انفه است؛ لکن این موقوفه هم که خورش کم است، این هم خورده نمی شود، این هم میته است. یعنی پاک نشد. خوب دقت بکنید.

و لذا آن ذهنیتی که در کلمات بزرگان ما مثل مرحوم آقا ضیاء و دیگران نیامده که میته مساوی است با غیر مذکی، انصافا از خود آیه در می آید. یعنی انصافا ما بدون نیاز اینکه آیا در کتب لغت چه جوری گفتند، از خود آیه کاملا. میته آن حیوانی است که مات حتف انفه است. این دیگر راهی برای پاک شدنش وجود ندارد. موقوفه آن حیوانی است که دارد ازش خون می رود، راهش این است که سر ببرند. خب اگر سر نبریدند خون رفت مرد، این هم می شود میته. یعنی این هم در عرف چون رفتن خون را عامل پاکی می دانست. خون نرفت تا مرد. آن خون تدریجی رفت، متساغل رفت به تعبیر روایت. خون آرام آرام رفت، این اگر مرد، این باز هم پاک نمی شود. و چون میته تعبیر میته عبارت از آن حیوانی بود که خورش نرفته و مرده، این در حقیقت این ذهنیت را درست می کند که تذکیه سبب می شود که حیوان غیر میته بشود. تذکیه نبود، میته بشود. این را دقت بکنید.

مرحوم آقا ضیاء یا مرحوم آقای نائینی یا مشهور علمای ما این را فهمیدند که غیر مذکی مساوق با میته است. تأمل کردید؟ آقای خویی می فرمایند نه، غیر مذکی مساوق با میته نیست. این را ما الان ریشه هایش را عرض کردیم. دیگر این با کتب لغت به نظر من حل نمی شود. این مسئله با تأمل در خود آیه مبارکه، با آن خصوصیتی که من عرض کردم که لفظ میته اصولا در آیات مکیه هم هست، اختصاص به آیات مدنی ندارد.

آنوقت اهل سنت نقل کردند در میته در خصوص پوستش، با دباغی پاک می شود. دباغ الادیم طهوره، دیروز خواندیم روایتش را. مفصل خواندیم روایت اهل سنت را. ببینید نظر روی پاکی بوده؛ دباغ الادیم طهوره؛ خواندیم این روایت را که اگر این البته خود آنها هم نوشتند.

این دباغ الاذیم طهوره گوشتش دیگر پاک نمی شود، فقط همان پوست پاک می شود. و باز هم نوشتند، البته این جا اختلافی دارند. چون ما این را قبول نکردیم کلا در بحث. بحث ما روی فتاوی اهل سنت به این معناست. عده ای شان نوشتند که اگر پوست را دباغی کرد، پاک می شود، اما حلیت اکل ندارد. دقت می فرمایید؟ حلیت اکل باید حیوان خودش مأکول اللحم باشد و میته نباشد. میته حلیت اکل ندارد. پس این حیوان میته است. فقط پوستش پاک می شود. لذا بعضی آمدند تصور کردند پوستش هم پاک می شود، استخوانش هم پاک می شود. من باب مثال عرض می کنم. نه آن نمی شود. یا استخوانش را بگیرد کاملاً بجوشاند تمیز بکند، به قول امروزی، الکل و ملکل و وسایل تنظیف امروز، اینها را هم به کار ببرد، آیا استخوان، چون استخوان هم لا تحمله الحیات، آن هم پاک می شود؟ گفتند نه. آن چون تعبد آمده.

در روایات ما هم اشاره اجمالی به این قصه شده؛ اما به این معنا نشده، این معنایی که اینها می گویند. به هر حال با مجموعه روایات و آیات، این را در می آوریم که در ذهنیت آنها این بوده که گوشت، حیوان، اول باید پاک بشود. پاک شدن حیوان هم به این است؛ اگر خون دارد، خون سریعاً از بدن او بیاید بیرون. این پاک می شود. اگر خون ندارد، ندارد دیگر. می خواهد دریاید یا نیاید. آن پاک می شود، بمیرد پاک می شود. این ما لا دم له و ما له دم؛ این در حقیقت این بود. حالا که پاک شد، اگر مثل گوشت باشد، حلیت اکل دارد، جواز خرید و فروش دارد. اگر مثل پوست باشد، می شود توش نماز بخواند، انتفاع پیدا بکند. اما اگر پاک نشد، خوب دقت بکنید، اگر پاک نشد، آن وقت این حرمت اکل دارد. این عدم جواز انتفاع دارد.

تصادفاً روز قبلی اش کتاب مغنی را آورده بودیم فتاوی اهل سنت خیلی کاملاً واضح است که امر انتفاع را بردند روی طهارت. اگر پاک بشود، انتفاع جایز است، پاک نشود، یکی هم نمی دانم خیلی طولانی شد، آقایان خودشان مراجعه کنند. با تأملی که ما در مجموعه روایات خودمان، عرض کردم شاید همه اش دیگر نزدیک آخر باب است، ذباحه رسیدیم کل روایات دانه دانه نگاه کردم، حتی به لحاظ سندی و بعضی نکات فنی که در روایت بود، انصافاً این معنا به خوبی از مجموع آیات، استفاده می شود. کما اینکه کاملاً واضح می شود که حیوانی که خورش به صورت ذبح در نمی آید، این پاک نمی شود. خوب دقت بکنید. و اگر پاک نشد، این میته است خورده نمی شود. این دیگر احتیاج به این نداریم که مثلاً بگوییم مثلاً من باب مثال، اصل لغت این بوده، فرع لغت این شده. نه این نیست، این ظاهر است، یعنی از خود آیه مبارکه، و این به نظر ما می آید یک ذهنیت عرفی بوده.

آنچه که شارع به این اضافه کرده؛ یک، پاک شدن فقط به رفتن خون نیست. باید ذبح هم عند الثمن یا بت نباشد. و ما احلل غیر الله، معلوم می شود ما احلل لغیر الله را مثل میتة گرفته، این پاک نیست. البته بعد دوسه تا قید هم در روایات ما آمده. حالا بحث آن قیدها مثلا اهل سنت گفتند مستحب است، ما ها گفتیم الزامی است، آن بحث دیگری است. آن بحثی است که به سنن بر می گردد.

نتیجه این بحث این می شود که اگر خون حیوان رفت، یعنی همان طور که عرض کردیم در بحث صحیح و اعم، در مفاهیم عرفی بعضی از امور این به منزله به قول امروزی ما عمود فقری آن مطلب است. مثلا فرض کنید کتاب باید ورق داشته باشد. حالا جلد داشت، نداشت، کاغذ بود، اما اگر یک صفحه ای باشد توش مطالب، نمی گویند کتاب. حالا توش نقاشی بود نبود، خطش ریز بود درشت، طرح بندی داشت یا نه، اینها مطالب بعدی است؛ یعنی اینها دخیل نیست. مثل همان مثال عرفی ما در آبگوشت. در آبگوشت آب و گوشت باید باشد حالا توش نخود باشد یا نباشد. صدق آبگوشت می کند، یک چیزی به منزله عمود فقری. عمود فقری در باب تذکیه و پاک شدن گوشت، ریختن خون، در آمدن خون و ذکر اسم الله است. این عمود فقری اش. ولذا گفت ما احل، درست داریم کلوا مما ذکر، اینجا مسئله اکل آمده، لکن در اینجا احل به لغیر الله، بعد ما ذکیتم آمده. معلوم می شود ما احل لغیر الله ذکیتم نیست. روشن شد؟ این را عرف می فهمد، این دیگر چیزی نیست که بخواهیم بگوئیم تعبد است و در کتب لغت آمده.

پس آن کلوا مما ذکر اسم الله، ولو مسئله اکل است، لکن به قرینه این آیه دیگر می فهمیم مسئله پاکی است. اگر اسم غیر خدا برده شد، این پاک نیست. خون هم نیامد پاک نیست. این خیلی روشن.

بعد ما در سنن پیغمبر (ص) استظهار کردیم، البته در بعضی از روایات ما دارد که بله، امیر المومنین (ع) فرمود باید آهن باشد. خیلی عجیب است این اخیرا این آقای بزرگوار آقای جلالی حفظه الله این یک نامه ای از امیر المومنین (ع) به رفاعه بن شداد است، تا حالا هم چاپ نشده بود، ایشان چاپ کردند. سبحان الله، توی این نامه من خواندم چون کاملا روی دقت های زیادی روی نامه کردیم. آنجا دارد لا یذبح قصاب بغیر حدید، اگر آقایان خواستند در وسائلشان یادداشت بکنند. چون این واقعا در روایات ما بود کان علی یقوم، کان علی، خب نیامده، جای دیگر نیامده. حالا اخیرا که این نامه چاپ شده، البته سند ندارد، مرسل است، کاملا مرسل است، هیچ سندی ندارد، از وقتی که به دست ما رسیده مرسل است. از قرن چهارم تقریبا، قسمت هایی توسط دعائم قدیم ترین مصدرش دعائم، به ما رسیده. علی ای حال خیلی عجیب است حالا واقعا برای ما تعجب آور بود. بالاخره بعد از مدتی، این توی این نامه ای است که امیر المومنین (ع) که به رفاعه بن شداد نوشتند لا یذبح قصاب بغیر حدید؛ تعبیر این است. تعبیری که در نامه امیر المومنین (ع) آمده.

در روایات ما چند تا حالا خودم می خواستم در حاشیه وسائل بنویسم یادم رفت. حالا باید واقعا هم که کان علی یقول، کان علی، خب این جور مطالب را اصطلاحا سنن می گویند. یعنی می گویند صحابه، خود اهل سنت هم می گویند، اختصاص به ما ندارد. اختلاف ما با اهل سنت این است که اگر بناست سنن پیغمبر (ص) از صحابه گرفته بشود، پیش ما منحصر به امیر المومنین (ع) و مطلق صحابه. اختلاف ما فقط در همین است. در بقیه این مطلب که سنن رسول الله (ص) توسط صحابه تبیین شده این جای بحث نیست.

حالا آن عرض کردم آن بحث های خارجی است. من فعلا وارد آن بحث نمی خواهم بشوم. سه قید دیگر را ما اضافه کردیم. یکی اینکه حدید باشد؛ یکی اینکه به اصطلاح ذابح مسلمان باشد؛ یکی اینکه مستقبلا باشد.

پس مجموعا پنج قید شد. دو تا ش به عنوان عمود فقری؛ در باب اسماء همینطور است کلا، یک چیزی به عنوان دخیل در خود عنوان است. شما اگر آب بگذارید توش گوش نباشد دیگر مجازا هم به آن آبگوشت نمی گویند. گوشت خالی هم باشد آب نباشد، مجازا هم به آن آبگوشت نمی گویند. این دو تا به منزله عمود فقری هستند. قیده های دیگر دخیل هستند. شاید یک کسی بگوید نه اصلا توی شهر ما آبگوشت آن چیزی را می گویند که توش نخود و لوبیا هم باشد. من باب مثال عرض می کنم. این منافات ندارد، این با اصل آن مطلب که حقیقت آبگوشت عبارت از چیز دیگری است، با آن مطلب هیچ منافات ندارد.

علی ای حال کیف ما کان این یک راهی است ما در بحث صحیح و اعم هم ادعا کردیم. و عرض کردیم در آنجا در مفاهیمی که به اصطلاح آقایان عناوینی که جعلیه است، و عناوین استنباطیه، به قول خودشان موضوعات مستنبطه. موضوعات مستنبطه کلا از این قبیل است. صلات هم همین طور است. چون و ما کان صلاتهم عند البیت الا تصدیه و مکاء، اینها در به اصطلاح نماز مشرکین، تعبیر شده به نماز مشرکین. مضافا به اینکه خب دیدیم شاید در این کتاب دایرة المعارف اسلامیه که عده ای از غربیها نوشتند. خیلی کتاب قدیمی است، شاید شصت سال هفتاد سال قبل نوشتند. بعدها خب بیشتر پیشرفت کرده، این کتاب قدیمی است، حالا به عنوان مصدر. از شعر ارشای باهری هم آوردند در صلات. غرض اینکه لفظ صلات در شعر جاهلی هم هست. حالا علی تقدیر قبول. توی ظاهر آیه مبارکه هم هست. توی انبیاء سابقین هم بوده. این طور نبوده که لفظ صلات در به اصطلاح مدینه به کار می رفته، یهود که مثلا بوده. نه توی مکه که مشرکین بودند لفظ صلات و لفظ زکات به کار برده می شده است.

آن وقت ما می‌گوییم که اگر صلات بنا شد یک توجه خاصی هم به کعبه باشد، به بت باشد، به معبد باشد، به هیكل باشد، حالا به هر چه که هست، تعبدی که انسان دارد، یک چیزهایی به منزله اساسی آن اخذ شده؛ یک چیزهایی را هم بعد شارع کم و زیاد کرده است. اتمم، به اصطلاح تتمیمی است که انجام شده.

ما اگر شک بکنیم در اعتبار شیء، مثل احل الله البیع است. چون آقای خویی در اینجا فرمودند در احل الله البیع می‌شود تمسک به اطلاق بکنیم. اگر بیع عرفی بود، شک در یک شیء زائد کردیم. ما می‌گوییم همین هم توی تذکیه می‌آید، همین هم توی صلات می‌آید، همین هم توی زکات است، هیچ فرقی نمی‌کند. احل الله البیع با اقیم الصلاة هیچ فرقی نمی‌کند. دقت بکنید.

س: این یک مفهوم عرفی است، صلاة

ج: آن هم عرفی است.

س: صلات که مفهوم عرفی نیست.

ج: چرا، مشرکین انجام می‌دادند، یهود انجام می‌دادند، مسیحیت انجام می‌دهند

س: به این معنا که انجام نمی‌دادند

ج: نه بینید یک مشترکی دارد. یک توجه به جانب غیری. عرض کردم مثلاً قصد قربت، قصد قربت یعنی انسان یک کاری را برای خاطر خودش انجام ندهد. خارج از دایره خودش. حالا برای بت انجام بدهد، برای معبد انجام بدهد، برای ساحر انجام بدهد، برای کاهل انجام بدهد. این را اصطلاحاً می‌گفتند قصد قربت. در اسلام چیزی که آمد گفت این غیری که تو برایش می‌خواهی از دایره خودت از دایره ذات خارج می‌شود، این فقط برای خدا باشد.

س: ۲۳:۲۵

ج: نه، اصلاً این عوضش، بقیه، اصل این مطلب، مثلاً یوفون بالنذر، اصل نذر جای بحث نبوده. نذر عبارت از این بوده که یک چیزی را قرار بدهد نه برای خودش. نه اینکه خودش بخورد، نه اینکه گوسفند را خودش بخورد، گوسفند را برای بت قرار بدهد، برای معبد قرار بدهد. این را اسمش را می‌گذاشتند نذر. در روایات آمد، روایات ما هست دیگر؛ ما کان من نذر لله ففی به؛ اگر نذر برای غیر خدا کردی، ولش کن، ارزش ندارد. دقت می‌کنید؟

یعنی اساس نذر اینکه انسان در آن دایره‌ای که به عنوان غرض و غایت و مقصد اوست، خودش را و ذاتش را در بیاورد کس دیگری بگذارد. و ما امروا الا لیعبد الله مخلصین؛ این تکالیف برای این است که عبادت الله باشد. چون آنها مثلا شرک قرار می‌دادند. این مخلصین فرض کن برای بت هم قرار می‌دادند. این بت خارج بشود.

پس به نظر ما نذر خوب دقت بکنید، این اختلاف ما با آقای خویی. آقای خویی ادله نظر را تأسیسی می‌دانند. ما امضایی می‌دانیم. این خیلی فرق است بین دو تا. مثلا ایشان می‌گویند ما کان من نذر لله ففی به؛ در امر فیه، حکم وضعی ندارد؛ یعنی شما اگر یک گوسفندی را، در اول زکات هست، ملاحظه بفرمایید، در عروه هم دارد. اگر شما چهل تا گوسفند داشتید، یکی را نذر کردید برای مثلا راه امام حسین (ع) روز عاشورا. خب فتوای اصحاب به این است که این زکات تعلق نمی‌گیرد؛ چون با نذر از ملکش خارج می‌کند. آقای خویی اشکال می‌کند که با نذر از ملک خارج نمی‌شود. این فقط وجوب وفاء دارد. خارج نمی‌شود از ملکش. ما اقامه شواهد کردیم که در عرف جاهلی با نذر از ملکش خارج می‌شد. خوب دقت بکنید. در تصور جاهلی با نذر البته قالوا هذا لشركائنا و هذا لله؛ این لام یک؛ دو، کلمه شریک، چون شریک در لغت عرب مفید به اصطلاح ملکیت مشاعه است دیگر. این دو تا نشان می‌دهد که اینها فکر می‌کردند این گوسفند دیگر از ملک... فتوای اصحاب هست، آقای خویی هم اشکال می‌کند. ایشان می‌گویند دلیل ما فی به فی بالنذر؛ این فی بالنذر که نمی‌گویند از ملک خارج بکن. می‌گویند گوسفند را بکن. حالا اگر فرض کنید سال هم شد و به اصطلاح هنوز ایام محرم هم نیامده. فرض کنید شما باید مثلا زکاتش را بدهید. الان در فتاوی اصحاب آمده که منذور تصدق بها، این از زکات خارج می‌کند. چهل تا گوسفند دارد یکی را نذر کرده بدهد.

آن نکات فنی را همیشه دقت بکنید. نکته فنی این است که تمام این مفاهیم به نظر ما عرفی هستند.

س: پس حقیقت شرعیه ندارند

ج: نه، شارع می‌آید تصرفات می‌کند.

س: این دخل و صرف ماهیت را عوض نمی‌کند؟

ج: چی؟

س: این دخل و صرف شارع ماهیت را عوض نمی‌کند؟

ج: نه، این مثل همان است که در آبگوشت باید حتما نخود و لوبیا هم باشد. آبگوشت، آبگوشت است دیگر چه فرقی می کند.

ما در بحث صحیح و اعم هم همین را گفتیم. معیار در صحیح و اعم هم، آن که می گویند جامع در صحیح چطور تصور بکنیم؛ می گویم مثلا فرض کنید چطور تصور کنیم بین صلات غریق با صلات تامه مثلا. تصورشان این است هر عملی که برای یک مبدأ خارج از نیروی انسانی باشد اسمش نماز است. در غریق هم هست توی صلات تام هم هست. چه مشکلی دارد که ما اقم الصلاة هم مثل احل الله البيع بگیریم. خواندیم عبارات آقای خویی را در همین جا. آقای خویی می گوید برای احل الله البيع اگر شک بکنیم جاری می شود اطلاق اگر صدق بیع بکند؛ اما برای مثل تذکیه نمی شود. عرض کردیم فرقی نمی کند، هیچ فرقی با هم ندارند.

الان با مراجعه این شواهدی که گفتیم تذکیه اصولا پاک کردن گوشت و پوست و استخوان و این پاک کردن، آن که در ذهنیت مردم بود، رفتن خون بود. اضافه شد ذکر اسم الله. پس دوتا عامل دارد برای پاک کردن؛ این دوتا عامل که در قرآن آمده یعنی عمود فقری است، مثل آن آبگوشت می ماند، آب و گوشت است. سه تایی دیگرش روی سنن است. بین مسلمانان هم اختلاف روی آن سه تاست، روی سنن. عرض کردیم این یک طبیعت اسلامی است.

س: آن وقت سنن که فریضه را به هم نمی زند؟

ج: نه بهم نمی زند. البته در حال عذر. لذا دقت بکنید می گوید آقا روبه قبله نبود.

س: فریضه انجام نشود باید ۲۷:۴۵

ج: لا اله الا الله، عرض کردم در حال عذر.

در روایت دارد که اگر ندانستی و سهل هم بود، روایت دارد متروک التسمیه سهوا اشکال ندارد خب. یادش رفت بسم الله بگوید، روایت دارد اشکال ندارد.

س: این بدتر شد، فریضه در حال نسیان ۲۸:۱۵

ج: عزیز من مثل نماز می ماند دیگر. ولذا الان به شما می گویند اگر شما فراموش کردید این حیوان مانند یادتان رفت مرد، این فایده ندارد. فریضه را انجام ندادی، سر نبریدی ولو نسیانا. مگر اضطرار که در باب میتة بالخصوص دارد الا ما اضطر الیه، غیر مضطر. میتة بالخصوص

عنوان اضطرار دارد. اما فراموش کردیم، حیوان در اتاق بود می خواستیم سرش را ببریم، مثلاً موقوفه بود، یادتان رفت، این مرد، خون رفت تا مرد. می گوید آقا فراموش کردم، خب فراموش کردی، حیوان حرام است و نمی شود بخورید.

اما اگر شما بسم الله را یادتان رفت بگوئید، روایت دارد خب امام (ع) می فرماید اشکال ندارد، بخورید.

س: خب ما قبول کردیم لا تنقض السنة و الفریضه؛ درست است؟ خب ما اگر این را قبول کردیم، باید فریضه که همان

س: لا تنقض السنة الفریضه را توضیح دادیم حالات عذر است. شما عذرش را انداختید. نصف کلام ما را گرفتید نصفش را انداختید.

لا تنقض السنه الفریضه در حالات عذر.

س: یعنی پشت به قبله یا بدون شرط غیر مسلمان ذبح بکند، در حالی که مثلاً نسیان

ج: نسیان بوده، در روایت دارد اشکال ندارد.

س: نه بسم الله در روایت دارد

ج: نه در استقبال هم ندارد. اشکال اگر در حال نسیان بود که اشکال ندارد که. در حال نسیان خوب دقت بفرمایید در حال نسیان اشکال

ندارد. نمی دانسته خبر ندارد.

در باب غیر مسلمان چون روایت متعارض است در ضمنی، فعلاً وارد بحث فقهی اش نمی شویم. چون روایت تعارض دارد حتی

اصحاب قدمای ما مثل مرحوم شیخ بهایی اصلاً رساله ای دارد در ذبایح یهود و نصاری. وارد آن بحث نشویم؛ چون آن بحث دیگری است.

روایت دارد که درست است، بسم الله گفت درست است. روایت صحیح هم داریم از اجلای اصحاب که اگر یهودی و نصرانی بسم الله

گفت درست است. خب حالا وارد آن بحث نشویم چون آن بحث فقهی دارد.

آن بحث فقهی دارد، فعلاً وارد آن بحث نشویم. حالا روایت را باید چه کار بکنیم؛ تعارض شدید است باید چه کار کنیم، بحث فقهی

دارد، وارد نمی خواهیم بشویم.

پس بنابراین آقا خلاصه بکنیم بحث را. به نظر ما با مجموعه این شواهدی که گفتیم، چند تا نکته کاملاً واضح می شود. خون عامل

نجس بودن و کثیف بودن گوشت و پوست؛ اهل سنت پوست را خارج کردند. اختلاف ما با اهل سنت روشن بشود. در خصوص پوست

گفتند با دباغی پاک می شود. این یک. دو، اسم خدا را نبردن، یعنی اسم بت را بردن، اسم بت را بردن عامل باز به اصطلاح پلیدی گوشت

می شود و پلیدی پوست می شود. ظاهراً در آنجا قبول کردند که، ظاهراً در میتة هم قبول کردند، ظاهراً در آنجا هم قبول کردند با دباغی پاک می شود.

مسئله بعدی این دو تا رکن اساسی پاک شدن گوشت است. پس بنابراین اگر حیوان، مثلاً مقداری از خونس رفته، سر ببرند، پاک می شود. اگر حیوان خون ندارد با مردنش پاک می شود. مرده و زنده اش پاک است؛ چون خون ندارد که منشأ نجاست باشد. حیوان بعد از اینکه با رفتن خون و با ذکر اسم الله پاک شد، جواز اکل دارد، حلیت انتفاع دارد، خرید و فروش دارد و الی آخره. جمیع انواع تصرفات جایز است. از مجموعه این آیه معلوم می شود که اگر حیوانی که مقداری هم از خونس رفته، این ترک باشد، پاک نشود، خون نرود، این اصلاً خورده نمی شود، این حرام است. یعنی به اصطلاح دیگر حکمش حکم میتة است. پس این منشأ این شد که یک اصطلاح، این که اهل لغت آمدند گفتند میتة ما مات حتف انفه او ذبح علی غیر طریقة شرعیة؛ این همین معنایی است که ما فهمیدیم، احتیاج به مراجعه به اهل لغت نداریم. این معنایی که اهل لغت فهمیدند کاملاً درست است. و این مطلبی را هم که امثال آقا ضیاء و مشهور علمای ما فهمیدند که مسئله به اصطلاح میتة با غیر مذکی یکی است، این هم درست است. البته ظاهر آیه مبارکه میتة ما مات حتف انفه است، لکن وقتی نگاه می کنیم بقیة آیه را، می گوید منخنقه را اگر پاک کردید بخورید، پاک نکردید نه. میتة هم که همان است که خونس نرفته. پس از این مجموعه این طور می فهمیم هر حیوانی را که نتوانستیم پاک بکنیم یا حالا شارع دید یا فلان، این حیوان میتة است.

س: تذکیر نسبت به حرام گوشت اینجا چه می شود حکمش؟

ج: پاک می شود دیگر. گرگ را رو به قبله سر بریدید با حدید و بسم الله گفتید پاک می شود. ظاهرش این است دیگر، ظاهر آیه مبارکه این است الان.

پس ما خوب دقت بکنید. ما اگر آمدیم گوشت گرگ را گفتیم پاک می شود، نه نیازی به اصالۃ الطهارة داریم، که عده ای از علمای ما تمسک کردند. گفتند اگر شک بکنیم در طهارت، بعد توضیحش را می دهیم، این حکم به طهارت می دهیم به اصالۃ الطهارة. نه نیازی به استصحاب طهارت داریم، که خب عده دیگری گفتند. گفتند در زمان حیاتش پاک بوده، الانش هم پاک است. نه نیازی به استصحاب طهارت داریم، نه نیازی به اصالۃ طهارت. از خود آیه در می آوریم. داعی نداریم آن راهها را برویم.

س: آخر پاک شدن گرگ را این آیه چجوری می خواهد دلالت کند؟

ج: چی آقا؟

س: اصلا این آیه در مقام اکل است. شما می گوید گرگ پاک می شود اما نمی شود بخورید.

ج: نه این آیه

س: پاک شدنی که لازمه اش خوردن نباشد چه ثمری دارد؟

ج: لا اله الا الله، در آیه مبارکه بحث اکل آمده؛ در موقوفه و منقوضه بعد می گوید مگر پاکش نکنید. اگر پاک کردید بخورید. اگر موقوفه را پاک نکردید، این پاک کردن این ذکیم در اینجا قطعاً مراد سر بریدن و رفتن خون حیوان است. چیز دیگری نیست اینجا که.

س: همان ذبح شرعی

ج: خب من می گویم این ذبح شرعی قبول؛ چون وقتی موقوفه را شما ول کردید تا مرد، ذبح شرعی نشد دیگر. خب می میرد دیگر موقوفه یا متردیه می میرد. این می شود میته. این این مفهوم را درست می کند که حیوانی که خورش به طور طبیعی به نحوی که این و لذا اوداج اربعه هم چون به اصطلاح اگر شما دقت کنید، حتی سر افراد را بلا نسبت بعد از جنگ ها از زیر به اصطلاح همین استخوان می بریدند. این راحت تر هم بود. این که می گویند حلقوم این پایین تر از جای گردن است. و لذا هم در روایت دارد که از زیر به اصطلاح سر را جدا کردند. سر جدا کردن از همین زیر استخوان فک است. در روایت دارد، چون اگر این قسمت را جدا بکند، این حلقوم می بندد، درست خون خارج نمی شود. این باید دو تا به اصطلاح مجرا، یکی مجرای طعام یکی مجرای هوا و دو تا رگ درشتی که دو طرف هست، این چهار تا باید بریده بشود. و حتی عرض کردم در بعضی روایات دارد که نخاع لا تنزع، انخاع به معنای اینکه چاقو را به نخاع برسانید. یعنی این به اصطلاح عمود ستونی که استخوانی که پشت سرش است، وسطش نخاع است دیگر. شما این ذبح را لذا الان دیدید می برند سر را، می گذارند صبر می کنند تا خون حیوان سرد بشود، خون از بدنش بیاید بیرون، بعد سرش را جدا می کنند. البته توی این روایت هم ما معارض هم داریم. این از جاهای مشکل باب ذباحه است. این اسمش زکات وحیه است. وحیه، واو و حاء حتی و یاء؛ وحی، از خود ماده وحی، یعنی سریعه. در روایت دارد که زکات وحیه فرموده که لا تنزع الذبیحه؛ یعنی سرش را جدا نکن. یکی از مشکلات در باب ذبح این است. مخصوصاً این مرغ ها را الان خیلی راحت می زنند با یک ضربه کلا سرش جدا می شود. این مشکل زکات وحیه هم دارد. البته روایت معارض است. روایت دارد که درست است، روایت دارد که این کار را نکنید.

دقت می فرمایید؟ حالا من وارد بحث فقهی نمی خواهم بشوم. من آن نکته فنی را می خواهم بگویم. شاید ناظر به این بوده در باب زکات وحیه؛ این ۳۶:۱۰ چون اینها عقلایی است خیال نکنیم امر عرفی است مثلاً عوامی؛ نه عقلایی. که مثلاً وقتی سر حیوان بریده می شود این

چهار تا رگ، یا ادواج اربعه بریده شد، نخاعش که سیستم عصبی اش است این هنوز کامل بگذاریم. چون حیوان بر اثر داشتن سیستم عصبی هنوز فعل و انفعال انجام می دهد، تحرک؛ این منشأ می شود که بیشتر خون بیرون بیاید. خوب دقت بکنید. آن خونی که در بدن حیوان هست، بیشتر بیاید بیرون. شاید سر اینکه زکات وحیه، چون باز یک مقدار تأثیر می گذارد خون کمتر بیاید بیرون. خوب دقت بکنید، سوال هم بکنید از اهل فن این مطلب.

پس بنابراین از مجموعه این آیه مبارکه این که حیوان پاک می شود. تذکیه یعنی پاکی. اما این که تمام یا خوشبو یا نمی دانم خود ذبح؛ آن ذبح هم همین است. آن کسی که گفته تذکیه اصل در لغت به معنای ذبح است مرادش همین است.

لذا نه نیازی به اصاله الطهاره داریم، نه نیازی به استصحاب طهارت داریم، نه در شبهه حکمیه نه در شبهه موضوعیه. نیازی به هیچ کدام نیست. از خود ظاهر آیه مبارکه به راحتی این معنا معلوم می شود، راه پاک کردن حیوان، خون از بدن او خارج بشود. و در شریعت مقدسه اسم خدا، این اسم خدا برده بشود. البته این کلاوا مما ذکر اسم الله علیه، این در بعضی از روایات ما گفته که اگر متروک بشود نسیانا اشکال ندارد. این استثنایی است. ما این را عرض کردیم این قاعده سنت و فریضه قابل تخصیص هست، این طور نیست که قابل تخصیص نباشد. اینجا حالا تخصیص خورده که اگر اسم خدا برده نشد در حال نسیان اشکال ندارد.

این مطلب دوم.

و تا اینجا به نظر ما این مجموعه مطالبی که اصحاب گفتند یکی یکی روشن می شود. پس تذکیه اساساً به معنای طهارت، به معنای پاکی است. و از مجموعه یکی یکی شواهد باید نتیجه گیری بکنیم تا برویم بحث را تمام بکنیم. دو، پاک شدن به رفتن خون است. لذا اگر خون نداشت احتیاج به رفتن خون جایی نیست، خودش پاک است، مرده اش هم پاک است. اگر خون داشت، خون یواش یواش رفت یا وقتی حیوان بی حال بود سر بریدیم، خون خیلی ضعیف آمد، این پاک نمی شود. آن حیوانی پاک می شود که خون به سرعت از او بیرون بیاید. و لذا تعبیر شده در آیه دیگری که مثلاً این خونی که نجس است، آن حرم علیه، او دم مسفوحا؛ آن که حرام است دم مسفوح است. عرض کردم من سابقاً هم در بحث ها، سفح را در روایات معنا نکردند. لکن ظاهراً برداشتشان این است؛ خونی است که با سرعت می آید بیرون که در فارسی می گویند خون جهنده به قول آقایان. این خونی که می آید، و لذا خونی که مختصری که بعد لابلای رگ ها و توی گوشت می ماند آن موثر نیست. به قول آقایان خون متخلط در متخلط. منشأ پلیدی و ناپاکی گوشت، عبارت از این است و با این طریق، نیازی به

استصحاب طهارت هم نیست. نیازی به اصاله الطهاره هم نیست. یعنی به عبارت آخری از خود آیه مبارکه این معنا را در می آوریم. از خود آیه مبارکه در می آوریم که حیوانی که پاک نشود این میته است و قابل مصرف نیست. پس احتیاجی هم به کتب لغت نداریم.

و شرایط تذکيه و پاک کردن گوشت، از آیات مبارکه یک چیز است، از مجموعه سنن پیغمبر (ص) چیز دیگری است. این با هم منافات ندارد.

و نکته سوم یا چهارم که از همه مهم تر، اگر شک کردیم فلان چیز معتبر است یا نه، ما باشیم و طبق قاعده، احتیاجی به مثلاً اصاله فلان و این حرفها نداریم. می توانیم صاف بگوییم اگر ثابت نشد، دلیلی که بر، مثلاً شک کردیم که در شب می شود یا نمی شود، من باب مثال. شک کردیم که زن می تواند تذکيه بکند یا باید مرد باشد؛ شک کردیم که باید مرد باشد یا بچه هم می تواند. حالا روایت داریم در این موارد. شک کردیم که بچه هم می تواند یا نه، انصافاً طبق این قاعده ای که گفتیم رجوع به اطلاق تذکيه ما ذکیتیم مشکلی ندارد. اگر زن هم کاری بکند که سر حیوان بریده بشود و خون بیاید آن هم پاک می شود، هیچ فرقی نمی کند.

این که ما در مثل احل الله البیع رجوع به اطلاق بکنیم، در مثل الا ما ذکیتیم رجوع به اطلاق نکنیم این روشن نیست. رجوع به اطلاق اشکال ندارد. و این لازم نیست که ما اگر بخواهیم به اصاله البرائه، یعنی اصالت عدم الاشتراط یا اصالت عدم الجزئیه تمسک بکنیم، این باید در شبهه حکمیه باشد. به نظر ما در این جور موضوعات به اصطلاح آقایان مستنبطه یا موضوعاتی که شارع در آنها تصرف می کند، نه شارع یعنی، قانون در آن تصرف می کند. به نظر ما رجوع به اصالت عدم الاشتراط در این موضوعات هم اشکال ندارد. فرق نمی کند، هم می شود در ناحیه حکم، مثل این که مثلاً وجوب صلات مقید بشود به این شرط، بگوییم اصالت عدم اجتهاد. هم در باب ناحیه موضوع هم می توانیم اصالت عدم اجتهاد را جاری بکنیم. مشکل ندارد.

آن مقداری که محرز است در بقیه اگر شک کردیم و دلیل واضح نبود، می توانیم در خود موضوع هم جاری بکنیم. و بناء علیه، یک، بناء علی هذا، این که در کتاب تقریرات آقاضیاء خواندیم قدس الله نفسه، چه شک در شبهه موضوعیه مصداقیه، بعد فروع ورود به قول ایشان فعل مذکی، ما می توانیم اصالت اجتهاد، حق با ایشان است. چه شبهه حکمیه باشد، فرقی از این جهت نمی کند. حالا آن بعد ورود فعل مذکی احتیاج به بحث دارد. فرقی بین شبهات موضوعیه یا شبهات حکمیه در باب تذکيه نمی کنیم. چه می خواهد به نحو شبهه موضوعیه باشد یا به نحو شبهه حکمیه باشد. انصافاً می شود ما حتی به نحو شبهه مفهومی به قول آقایان که آیا این مفهوم تذکيه درش این معتبر است یا نه؛ مراجعه به عرف و به اصالت عدم الاشتراط هیچ مانعی ندارد.

و مطلب دوم این مطلبی را که مرحوم نراقی هم داشت، آفاضلیاء و دیگران هم داشتند که اصالت عدم تذکیه یکی از مواردش جایی است که شک می‌کنیم در شرطیت یک شیئی. نقل شده که عده‌ای از علما گفتند اصالت عدم تذکیه حالا بعد توضیح می‌دهیم. و مرحوم نراقی گفته که نه، ما اینجا احتیاج جای اصالت عدم تذکیه نیست. آن مقداری که ثابت شده ثابت شده در بقیه دیگر می‌توانیم اصالت برائت جاری کنیم. حق با ایشان است.

البته احتیاط در مسائل مثل گوشت و اینها به خاطر آثار چیزش خوب است. اما انصافاً حق با آقایان است. یعنی اگر ما شک بکنیم در شرطیت چیزی یا جزئیت چیزی در باب تذکیه بعد از اینکه یک مقداری را در کتب و سنت دیدیم، رجوع به اصالة البرائت هیچ مانعی ندارد. اصالة البرائت به معنایی که گفتیم که تنجز پیدا نمی‌کند. هیچ گونه مشکلی در رجوع به اصالة البرائت نیست. می‌توانیم در این جور جاها اصالة البرائت جاری کنیم.

س: با داشتن اطلاقات روایی که نیازی به برائت نیست

ج: یعنی بعبارت اخری اصلاً خود این اطلاق کافی است. یعنی ما از این اطلاق در می‌آوریم هر حیوانی که رو به قبله بود، هر حیوانی که سرش بریده شد، خون از بدن او آمد، و بسم الله گفته شد، این پاک است. چند تا قید دیگر هم ثابت شد. دیگر بقیه را اگر شک کردیم، حالا من تمسک به اطلاق می‌کنیم یا می‌گوییم به اصالة البرائت. مانعی ندارد که ما تمسک به اطلاق بکنیم.

پس بگوییم هر حیوانی با این دو تا مطلب و به اضافه آن که ثبت البته ایشان دارد یضمی علیه ما علم من الاحکام، نه آن این ضم را به اصطلاح به عنوان سنت اضافه بکنیم. آن چه که در فرض کتابی است با آنچه که در سنت مسلم شده، این دیگر صدق تذکیه می‌کند. در موارد شک حتی این اصالة البرائت تسامحا، و الا احتیاج هیچ، به اصالة الاطلاق تمسک می‌کنیم.

پس می‌گوییم حیوان به اصطلاح تذکیه می‌شود. و کذلک روشن شد که مسئله تذکیه به معنای طهارت، این هم جاری می‌شود. اصل اولی آن که ایشان نقل کردند از قول مرحوم آقای بروجردی اصل اولی در حیوان قابل تذکیه است. این البته فردا عرض می‌کنیم چون احتیاج به شرح دارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین